جلسه 11- 1253

**چهار‌شنبه - 07/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استدلال به بناء عقلاء بر استصحاب بود، جمعی از بزرگان آن را پذیرفتند، از جمله محقق همدانی و محقق نائینی در موارد شک در رافع، محقق نائینی عمل عقلاء را به الهام الهی دانست، مرحوم آقای داماد و در معاصرین آقای صدر و آقای سیستانی از جمله قائلین به جریان بناء عقلاء بر عمل به حالت سابقه هستند.

آقای سیستانی در رابطه با اشکال صاحب کفایه فرمود: اگر بناء عقلاء از باب رجاء یا غفلت یا احتیاط مستحب باشد نه از باب حجیت استصحاب، پس چطور در باب مرافعات و قضاء عقلاء اعتماد می کنند در تشخیص مدعی و مدعی را کسی می دانند که قولش مخالف اصل است یعنی مخالف حالت سابقه است، شخصی می آید ادعا می کند که شما کتابتان را به او بخشیده اید، می گویند او مدعی است، چرا او مدعی است چون قولش مخالف اصل است یعنی مخالف حالت سابقه است، این نشان می دهد که مخالف حالت سابقه مخالف حجت هست ولذا از او دلیل مطالبه می کنند، این را که دیگر نمی شود گفت که از باب غفلت است یا از باب رجاء واحتیاط است.

اقول: این مطلب آقای سیستانی البته با مبانی فقهی ایشان سازگار نیست، چون ایشان در فقه فرموده است که کسی مدعی است که قولش مخالف اصل باشد، مگر اینکه قولش ولو مخالف اصل است اما موافق ظاهر حال است، آنوقت دیگر او مدعی نیست، مثلا مردی می گوید من نفقه زوجه ام را داده ام، خوب این قولش مخالف اصل است می شود مدعی، اما اگر ظاهر حال موافق باشد با قول او، زوجه در کنار او سالها زندگی کرد بعد آمده می گوید در این سالها شوهرم نفقه به من نمی داده، خوب قول این زن مخالف ظاهر حال است، آنوقت این زن می شود مدعی، مرد می شود منکر و یقبل قوله بیمینه.

آقا مگر ظاهر حال حجت است؟ خود شما فرمودید ظاهر حال حجت نیست، اما برای تشخیص مدعی از منکر از همین ظاهر حال کمک گرفتید، پس مدعی را شما کسی می دانید که عند العقلاء ملزم به اثبات قولش هست، ولذا صریحا بیان کرده اید که اگر زوج و زوجه در مقدار مدت عقد موقت اختلاف کردند، که اصل عقد موقت را قبول دارند در مقدارش اختلاف دارند، زوجه می گوید یک ماه بود زوج می گوید یک سال بود، یا زوجه می گوید عقد موقت بود زوج می گوید عقد دائم بود، شما فرموده اید قول زوج که مدعی مدت بیشتر است در عقد موقت یا مدعی عقد دائم است قول زوج نیاز به اثبات دارد و او مدعی است عرفا، در حالی که صریحا فرموده اید اگر شک بکنند زوج و زوجه در بقاء زوجیت استصحاب بقاء زوجیت جاری می شود، با اینکه استصحاب بقاء زوجیت موافق با قول زوج است به نظر شما، در عین حال این زوج ملزم به اثبات است عند العقلاء.

ولو ما این مثال را قبول نداریم، چون معتقدیم استصحاب موضوعی می گوید بیش از یک ماه عقد زوجیت بین اینها برقرار نشد، استصحاب عدم جعل و انشاء این زن و شوهر است نسبت به زوجیت مازاد بر یک ماه.

نگوئید این معارضه می کند با استصحاب عدم جعل زوجیت یک ماهه، او اثر ندارد، زوجیت یک ماهه اصلش قدر متیقن است، استصحاب عدم جعل زوجیت یک ماهه اگر می خواهد زوجیت در این یک ماه را نفی کند که او قدر متیقن از زوجیت است، اگر می خواهد اثبات کند که حالا که زوجیت یک ماهه انشاء نشد پس زوجیت یک ساله انشاء شد، اینکه اصل مثبت است، و با استصحاب عدم جعل زوجیت مازاد بر یک ماه اصل موضوعی پیدا کردیم نفی کرد بقاء زوجیت شرعیه را، نوبت به استصحاب بقاء زوجیت نمی رسد، موضوع بقاء زوجیت شرعا انشاء المتعاقدین است در امر ازدواج، اوفوا بالعقود، عقد یعنی همان انشاء، او موضوع است برای امضاء شارع، فاذا قالت نعم فهی زوجته، انشاءِ مرد، ان تقول لها اتزوجک علی کتاب الله و سنة رسوله بمدة کذا بمهر کذا، فاذا قالت نعم فهی زوجتک، یعنی نفس ایجاب و قبول زن و شوهر موضوع است برای حکم به زوجیت شرعا، خوب استصحاب می کنیم عدم ایجاب و قبول را نسبت به مازاد بر یک ماه.

ولی با قطع نظر از این اشکال ما، آقای سیستانی طبق مبانی فقهیشان پذیرفته اند که ممکن است قول مدعی موافق حجت شرعیه باشد در عین حال چون مخالف ظاهر حال است شد مدعی، چون ملزم به اثبات است عند العقلاء شد مدعی، پس چه جوری ایشان استشهاد می کنند در مانحن فیه بر حجیت استصحاب عند العقلاء به اینکه مدعی کسی است که قولش مخالف استصحاب است پس قولش می شود مخالف حجت، مگر شما مدعی را کسی می دانید که قولش مخالف حجت است؟

بله ما به نظرمان مدعی کسی است که قولش مخالف حجت معتبره للشاک هست، مدعی کسی است که بر خلاف حجت معتبره برای شاک ادعائی را مطرح می کند، حالا حجت معتبره گاهی اماره است، مثل اینکه برخلاف قاعده ید و برخلاف قاعده فراغ سخنی بگوید، بیاید ادعا کند این عقد باطل است، خوب این خلاف قاعده فراغ و اصالة الصحة است، یا ادعا کند این مالی که در دست توست ملک من است این خلاف اماریت ید هر انسانی است نسبت به مال خودش، ولذا ما قبول داریم می گوئیم مدعی کسی است که قولش مخالف حجت معتبره لدی الشاک است، عرف هم همین را مدعی می داند، منتهی در مصادیق حجت معتبره با شارع اختلاف دارد، مدعی این است که اگر قولش مخالف اماره معتبره است او می شود مدعی، اگر اماره معتبره ای نبود قولش مخالف اصل معتبر است او می شود مدعی.

ولذا می پذیریم در اشتباه حقوق اعم از اموال و غیر اموال، کسی که مدعی زوال حق سابق یا ملک سابق غیر هست و ادعا می کند ثبوت حق را برای خودش و انتقال آن ملک را به خودش، این خلاف حجت معتبره حرف می زند، اگر شک هم بکنند طرفین که آیا این حقی که برای دیگری ثابت بود رافع پیدا کرد این حق یا نه، این ملکی که برای دیگری ثابت بود مزیل پیدا کرد یا نه، شک در رافع به نحو شبهه موضوعیه در اموال و حقوق به نظر ما عند العقلاء مجرای استصحاب است، شک هم بکنند بناء می گذارند بر حالت سابقه، خود این دو نفر بگویند ما شک کردیم که آیا من دینم را اداء کردم یا نکردم، می گویند اصل این است که دینم را اداء نکردم، باید ثابت بشود که دینم را اداء کردم، ولذا وظیفه من این است که ولو یکبار دیگر اداء کرده ام دینم را چون حالا شک دارم مجددا احتیاط می کنم دوباره دینم را اداء می کنم، نمی دانم این مالم را به شما هبه کردم یا نه آنجا نه اصل این است که هبه نکردم، شما که شک کردی من هبه کردم به تو یا نه شما اصل جاری کن که من به تو هبه نکردم حق ادعائی نداری، و اگر هم ادعائی بکنی قولت می شود مخالف حجت معتبره للشاک، ولو موافق ظاهر حالی باشد که معتبر نیست، ظاهر حالی که معتبر نیست ارزشی ندارد و انضباط پذیر هم نیست،{سؤال و جواب: بله ظاهر حال معتبر که مقدم هست بر استصحاب بقاء حالت سابقه، آقای سیستانی ظاهر حال غیر معتبر را می گویند، حالا ظاهر حالی که عقلاء معتبر می دانند یا شارع معتبر می داند، و الا به قول شما ظاهر حال غیر از ظاهر لفظ است دلیل بر اعتبار ندارد}.

ما اشکالمان به آقای سیستانی این بود که شما ظاهر حال را معتبر نمی دانید شرعا در عین حال می گوئید کسی که قولش موافق ظاهر حال است او منکر است، وکسی که قولش مخالف ظاهر حال است او مدعی است ولو قولش موافق اصل باشد، این نشان می دهد که شما در بحث مدعی و منکر به دنبال این نیستید که حجت معتبره چیست تا مدعی بشود من یخالف قوله الحجة المعتبرة، بعد بیائید بگوئید خوب عقلاء و فقهاء آمدند گفتند مدعی کسی است که قولش مخالف اصل است و مرادشان از اصل هم در غالب موارد استصحاب است پس معلوم می شود استصحاب حجت معتبره است، نه، مگر ظاهر حال حجت معتبره بود به نظر شما که گفتید مدعی کسی است که قولش مخالف ظاهر حال باشد ولو ظاهر حال غیر معتبر.

و لکن ما خودمان این مطلب را اعتراف می کنیم که مدعی ولو حقیقت شرعیه ندارد، بلکه مدعی یعنی من هو ملزم بالاثبات، و لکن عرفا ضابط کسی که ملزم به اثبات است آن کسی است که قولش موافق با حجت معتبره للشاک نیست، و در بحث حقوق واموال انصاف این است که ما می بینیم کسی که بر خلاف حالت سابقه ادعائی می کند او ملزم به اثبات است.

پس در حقوق و اموال شک در رافع به نحو شبهه موضوعیه الغاء شده است عند العقلاء، این را ما از استصحاب قبول کردیم.

اما در غیر اموال و حقوق چطور؟ وکیلی است شاید دچار بیماری نسیان شد، یا طبیبی است شاید دچار بیماری نسیان شد و رافع پیدا کرد عقل او و ذُکر او احتمالا، اینکه عقلاء در اینجا هم در این شک در رافع استصحاب کنند عدم رافع را و اموالشان را در اختیار او بگذارند این دلیل ندارد.

یک مطلب هم آقای سیستانی مطرح کرده اند: ایشان اشکال کرده به صاحب کفایه، فرموده شما که می گوئید شاید بناء عقلاء بر عمل به حالت سابقه متیقنه از باب ظن باشد ولو نوعا، یا از باب رجاء باشد، یا از باب احتیاط باشد یا از باب غفلت باشد.

فرموده حالا رجائش را می فهمیم، رجاء در جائی است که اگر عمل کند طبق حالت سابقه و عملش مطابق با واقع باشد نفعی می برد، ولی اگر عملش خلاف واقع باشد و حالت سابقه مرتفع شده باشد یا ضرر نمی کند یا اگر هم ضرر کند ضررش به اندازه آن نفع محتمل نیست، یک میلیون می دهد به این آقایی که استصحاب عدم خائن بودن او جاری است، می گوید این یک میلیون را که می دهم به این آقا اگر خائن باشد که یک میلیونم می رود یا به دردسر می افتم، و اگر خائن نباشد و حالت سابقه اش باقی باشد که تاجر موفقی بود یک میلیونم می شود ده برابر، به ریسکش می ارزد، این می شود رجاء، خوب این قابل قبول است، یعنی از باب حجت نیست بلکه از باب رجاء است، یعنی اگر کسی عمل نکرد توبیخ نمی شود.

از باب احتیاط را هم می فهمیم، احتیاط مستحب است که می گوید می ترسم عمل نکنم به حالت سابقه متیقنه که شک در بقاء آن دارم و واقعا آن حالت سابقه باقی باشد و با عمل نکردن به آن دچار ضرر بشوم، ولی اگر عمل به آن بکنم دچار ضرر نمی شوم، احتیاطا عمل می کنم، که احتیاط مستحبی است، این هم مفهوم است.

اما اشکال آقای سیستانی این است که چرا گفتید او ظنا ولو نوعا، خوب اگر ظن نوعی دارند عقلاء به استصحاب، خوب اینکه با حجیت استصحاب سازگار است، ظن نوعی دارند به استصحاب خوب اینکه تنافی ندارد با حجیت استصحاب.

اقول: این اشکال وارد نیست به صاحب کفایه، صاحب کفایه می گوید عقلاء لزومی نمی بینند عمل کنند به استصحاب، ولی گاهی عمل می کنند طبق مرجح نفسانی، مرجح نفسانی گاهی ظن شخصی است به بقاء بدون اینکه فوت بشود غرض لزومی، صرفا مرجح است و اولویت پیدا می کند، یا ظن نوعی به بقاء، مگر هر ظن نوعی مساوق است با حجیت، شهرت هم موجب ظن نوعی است ولی شهرت که عند العقلاء حجت نیست، مگر هر چیزی ظن نوعی بیاورد حجت است؟ اگر بگوئیم عقلاء به شهرت عمل کنند اما رجاءا او احتیاطا او ظنا ولو نوعا، یعنی می خواهیم بگوئیم الزامی نمی کنند به عمل به شهرت، اگر می بینید عمل می کنند گاهی چون ظن حاصل می شود برایشان یا اصلا همه جا یا بعضی از اصناف موجب ظن نوعی می شود، اما الزامی به عمل نیست بلکه از باب یک مرجح و یک اولویت عمل می کنند، اینکه حجیت نشد که، و این هم در صورتی است که موجب تفویت غرض لزومی نشود، موجب مخالفت با یک حجت معتبره نشود، نه اینکه به استصحاب عمل می کنند بر خلاف حجت معتبره تنجیزیه، این را که صاحب کفایه ادعا نمی کند.

{سؤال و جواب: این در جای خودش باید بحث بشود که کسانی مثل آقای خوئی و صاحب کفایه اینجا ارتکاز عقلاء را بر استصحاب انکار می کنند، ولی در روایات مثل لا ینبغی ان تنقض الیقین بالشک می گویند این ارجاع به ارتکاز است، که عدم نقض یقین به شک ارتکازی بود، ولذا فرمود لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، ولذا این اشکالی است که آقای صدر در درس به آقای خوئی مطرح کرده و آقای خوئی هم جواب داده، انشاء الله در آنجا جواب آقای خوئی را بررسی می کنیم، حالا ما خودمان دو تا توجیه می کنیم:

یک توجیه این است که احتجاج و ارتکاز عقلاء بر استصحاب نیست، اما استحسان یعنی میل عقلائی بر این هست که استصحاب حجت بشود و عمل بشود به استصحاب، نه اینکه عقلاء ارتکازشان بر حجیت استصحاب است، بعضی از قوانین هست الآن هم می بینید به مردم که می دهیم مردم می گویند قانون خوبی است و مناسب است، جلو گرانفروشی را بگیرند مناسب است یا ضمان کاهش ارزش پول قانون مناسبی است، اما نمی شود گفت که ارتکاز عقلاء بر این هست، خیلی از حقوق عقلائی همینجور است، وقتی به عقلاء بگویند می گویند موافق با میل طبعی عقلائی هست اما در حد ارتکاز در مقام حجیت نیست، لذا آن دو بزگوار هم اینجا ارتکاز در حد حجیت استصحاب را منکر می شوند ولی در بحث روایات که می گویند موافق با ارتکاز است ارتکاز یعنی همان طبع و میل عقلائی.

ما یک توجیه دیگری کرده ایم که لاینبغی اصلا در کجایش آمده موافقت با ارتکاز؟ می گوید تو نمی توانی نقض یقین به شک بکنی ولو شرعا نمی توانی، ندارد که لاینبغی لک عقلاءا ان تنقض الیقین بالشک ابدا، مثل اینکه لاینبغی للمؤمن ان یتزوج بالکافرة، نه اینکه یعنی عقلاءا لا ینبغی، بلکه یعنی شرعا نمی شود، اینجا هم همینطور.

پس یا آن بیان اول را می گوئیم که ارتکاز بر استصحاب به شکل عام نیست مگر در همان مورد اشتباه حقوق در موارد شک در رافع آن حق به نحو شبهه موضوعیه، و لکن آنجایی هم که ارتکاز نیست و شک در رافع داریم موافق طبع و میل عقلاء هست که قانونی تصویب بشود که بگویند به حالت سابقه اعتناء بکن، مخصوصا که بخشی از آن هم یعنی در مورد حقوق در حد ارتکاز و حجت عقلائیه هست}.

مرحوم صاحب کفایه بعد از اینکه انکار کرد ارتکاز و بناء عقلاء را بر استصحاب، شروع کرده بحث از امضاء آن را مطرح می کند، و می گوید آیات ناهیه از اتباع ظن صلاحیت رادعیت دارد.

ما دو مرحله باید بحث کنیم در احراز امضاء بناء عقلاء بر استصحاب بعد از تسلّم انعقاد بناء عقلاء (که ما قبول نکردیم مگر در مورد اشتباه حقوق):

یکی اینکه اصل عدم الردع کاشف از امضاء هست یا نه؟ اصلا برفرض آیات ناهیه از اتباع ظن رادع نیست کما هو الصحیح، چون ما معتقدیم این آیات ارشاد است به حکم عقل، می گوید دنباله روی نکن از گمان و غیر علم، من اگر بدانم شارع امر ظاهری کرده به بناء بر یقین سابق من دیگر دنباله روی از گمان و غیر علم نکرده ام بلکه دنباله روی کرده ام از این خطاب شارع که می گوید لاتنقض الیقین بالشک، لاتقف ما لیس لک به علم یعنی رکون نکن استناد نکن دنباله روی نکن از غیر علم، چشم من هیچوقت نمی خواهم دنباله روی بکنم از غیر علم، من علم دارم که امام صادق علیه السلام فرمود لاتنقض الیقین بالشک ابدا، علم دارم شرع مقدس به من فرمود نقض یقین به شک نکن به عنوان حکم ظاهری، من اتباع علم می کنم نه اتباع ما لیس به علم، و لذا ما این آیات را اصلا رادع نمی دانیم از علم به حجتی که معلوم است حجیت آن.

ولی این کافی نیست، عدم ردع چطور می تواند کاشف از امضاء بناء عقلاء باشد بر استصحاب؟

در مباحث الاصول یک اشکالی را مطرح کرده اند که بگویند اینجا عدم الردع کاشف از امضاء سیره نیست، چرا؟ گفته اند شاید شرع مقدس موافق نباشد با بناء عقلاء بر استصحاب حالت سابقه، ولی می گوید من خودم ثبوتا رفع ما لایعلمون جعل کردم، عقلاء استصحاب می کنند حالت سابقه را، حال گاهی این استصحاب با برائتی که من جعل کرده ام و به مردم اعلام نکرده ام توافق دارند، آنجا که مشکلی نیست چون غرض واقعی حفظ می شود چون نتیجه هر دو یکی است.

و گاهی با هم تخالف دارند، نتیجه استصحاب بقاء تکلیف است، ولی نتیجه برائت نفی تکلیف است، اما شارع می گوید من حساب کردم دیدم درصد مخالفت برائتی که من جعل کردم نسبت به واقع خیلی کمتر نیست از درصد مخالفت استصحاب عقلاء با واقع، آنها هم پنجاه درصد استصحابهایشان که بر خلاف برائت است خلاف واقع است، و من هم پنجاه درصد برائتهایم که بر خلاف استصحاب است مخالف واقع است، جایش فرق می کند، یعنی از این صد موردی که برائت و استصحاب با هم اختلاف دارند اگر استصحاب را ما اجراء کنیم پنجاه درصد از اغراض مولا که اغراض ترخیصیه است در این بین ضایع می شود، پنجاه درصد که اغراض لزومیه است این استصحاب بقاء تکلیف حفظش می کند، اگر برائت هم که من جعل کردم اجراء کنیم آن هم به همین نحو است، با آن هم پنجاه درصد که غرض های ترخیصی است حفظ می شود ولی پنجاه درصد که غرض های لزومی است فوت می شود، فرق نمی کند، حالا چه اصراری هست که من بیایم به مردم بگویم ایها الناس من جعل برائت کردم و انتم مشتبهون در اجراء استصحاب بر خلاف برائت، حالا شما که جعل برائت کردی اعلام کنی به مردم درصد انحفاظ اغراض واقعیه ات که تغییر نمی کند.

بعد خود ایشان از این اشکال جواب داده، فرموده طبق این اشکال باید بگوئیم شاید شارع جعل برائت کرده و سکوتش از ردع از بناء عقلاء بر استصحاب کاشف از امضاء نیست.

و لکن ایشان فرموده این اشکال وارد نیست، چرا؟ برای اینکه شارع اگر یک حکم ظاهری هم بر خلاف حکم ظاهری عقلائی داشته باشد نقض غرض هست که بیان نکند این حکم ظاهری را، شما برای چی جعل کردی رفع ما لایعلمون را؟ غیر از اینکه یک غرضی داشتی در این حکم ظاهری؟ غرض واقعی به کنار اما این غرض ظاهری که داشتی در این برائت خوب نقض این غرض ظاهری است که شما بیان نکنی برای مردم.

وان شئت قلت: شما که برائت جعل کردی برای این است که می خواهی آن غرض ترخیصی محتمل حفظ بشود، برایت مهم است حفظ آن غرض ترخیصی محتمل که نسبت به آن مباحات مکلفین مرخص العنان باشند بالفعل، خوب این نقض غرض است که به مردم نگوئی این مطلب را.

اقول: به نظر ما این جواب قانع کننده نیست، اولا: شارع غرض ترخیصی اش این است که مردم مرخص العنان باشند از ناحیه شارع نه از ناحیه توهمات عقلائیه خودشان، شارع هم می گوید من جعل برائت کرده ام دیگر، شما می گوئید خوب این را به مردم بگو، شارع می گوید چرا به مردم بگویم، من که مرخص العنان کرد مردم را "ولکن اکثر الناس لایعلمون"، خوب ما چکار کنیم، غرض ترخیصی که تفویت نمی شود با این، غرض ترخیصی این است که از ناحیه شارع مرخص العنان باشند.

ثانیا: وانگهی این مبنای تزاحم حفظی بین غرض الزامی و غرض ترخیصی مولا اینها که درست نیست، بلکه مولا عند الشک فی احکامه اللزومیة گاهی مصلحت تسهیل اقتضاء می کند که جعل برائت کند، گاهی اهتمام به اغراض واقعیه لزومیه اش دارد منشأ می شود که جعل احتیاط کند، همین است دیگر، چیز دیگری نیست که، تزاحم غرض ترخیص واقعی با غرض لزومی واقعی اصلا درست نیست این مطالب کما قلنا سابقا.

و لذا شبهه قوی می شود، آقا مردم فکر می کنند استصحاب مثبت تکلیف جاری است چون بناءشان بر این هست، شارع می گوید من جعل برائت کردم ولی لزومی ندارد به مردم بگویم، مگر تفویت می شود اغراض لزومیه واقعی من؟ نه، مگر مردم به خلاف احتیاط عمل می کنند؟ نه، مردم اتفاقا می آیند احتیاط می کنند بر اساس این استصحاب بقاء تکلیف ولو من جعل برائت کردم، به هر کس جعل برائت رسید فبها و نعم المطلوب، نرسید طبق ارتکاز عقلائی اش استصحاب بقاء تکلیف می کند، پس از عدم ردع کشف امضاء نمی شود که من استصحاب بقاء تکلیف را قبول دارم.

پس به این مقدار نمی شود جواب داد، چون شارع ملزم نیست که در رابطه با توهمات عقلائی که موافق با احتیاط است که اینجا استصحاب بقاء تکلیف موافق با احتیاط است، بیاید بگوید مردم شما دچار توهم شده اید، الآن شما به مردم بگوئید مردم شما دچار توهمید که فکر می کنید در حال الله اکبر گفتن باید دستهایتان را بالا بیاورید، شما دچار توهمید که فکر می کنید باید با پیراهن و شلوار نماز بخوانید یا با عبا و عمامه، نه با شرت هم می توانید نماز بخوانید، همه اش بگوئیم شما دچار توهمید هی راههای آسان را نشان بدهید، اینکه واجب نیست، گفتن اینکه وجوبی ندارد، مولا هم همین است، مولا هم می گوید من چه اصراری دارم که به مردم بگویم.

اما مشکل این است که استصحاب که همه اش با برائت درگیر نیست، استصحاب گاهی باعث می شود که حق ناحق بشود، استصحاب می کند عدم هبه را، اگر این استصحاب درست نباشد باعث می شود که واقعا فی علم الله اگر هبه شده بود حق موهوب له ضایع بشود، همه جا که استصحاب موافق با احتیاط نیست که بگوئیم اعلام جعل برائت که لازم نیست چون مردم طبق احتیاط عمل می کنند، نه گاهی همان استصحاب بر خلاف احتیاط می شود در مورد حقوق الناس، بلکه در موارد دیگر، استصحاب بقاء وضوء اینکه جای برائت نیست بلکه جای اشتغال است اگر استصحاب جاری نباشد.

ولذا (این اشکال قوی است که) اینجا می شود گفت که عدم ردع کاشف از امضاء است، بقیة المطالب انشاء الله روز شنبه.